

## ایجاد شخصیت در «موتزارت»

از دکتر خسرو ملاح

ولفگانگ آمادئوس موتزارت در سال ۱۷۵۶ به دنیا آمده و به سال ۱۷۹۱ درسی و شش سالگی وفات یافته است. در طول این مدت، زندگی و هنر خلاق انسانی در وجود او به نحوی ابتدایی شروع شده و با پشتکار و اراده به اوج نسبی زمان خود رسیده است. پس از تقدیم «اپرای نی سحرآمیز» به بشریت، با آنهمه شهرت در تابوت فقر اجای گرفت و در تنگنای گوری دسته‌جمعی به دل خاک نشست. این عاقبت مردی بود که به عنوان «کودک خارق‌العاده»، از نظر «اجرای موسیقی»، به دنیا معرفی شد و جهانی را، از شاه تا گدا مسحور خود ساخت. ولی مبارزه و جبر محیط ثابت کرد، که او گرچه استاد رشته خود بود، استاد زندگی نمیتوانست باشد.

خوشبختانه نامه‌های زیادی از او به یادگار مانده است و تحلیل روانی، اجتماعی و هنری او را میسر ساخته، ولی جوانب مختلف هنری و فکری او، در واپسین سالهای زندگی، باز هم محتاج تدقیق است. زندگی موتزارت، یا بقول معروف موزار، دوبار مرا به خود مشغول داشته است: یکبار هنگام

تحقیق درباره نی سحرآمیز<sup>۱</sup> ، و بار دیگر به خاطر درک بهتر تحول و دیگر گونی شخصیت او ، که این بار مجبور به تفحص بیشتر در احوال و سرگذشتش شدم . مدارک مطالعه من ، غیر از آنچه در نی سحرآمیز آورده ام ، در پایان این بحث نوشته شده اند .

ضمن اینکه به شرح احوال موزار میپردازیم ، پیدایش شخصیت او را نیز ، نه چنانکه خاص روانشناسان است ، بلکه آنگونه که اهل موسیقی را به کار آید ، می بینیم .

در روز جشن دویست و نهمین سال تولد موزار این مقاله را برای مجله محترم موسیقی مینویسم ، باشد که تجلیلی از استاد مسلمی و انسان پاکی شده باشد .

موزار در ۲۷ ژانویه سال ۱۷۵۶ در زالتسبورگ به دنیا آمده است . وی هفتمین و آخرین فرزند لئوپولد موزار ، و زن او ، «آنا ماریا» بود . پدر او به سال ۱۷۱۹ در آوگسبورگ آلمان به دنیا آمده و شغل او هنگام تولد موزار ، معاون رهبر ارکستر پادشاه یا مالک الرقاب زالتسبورگ بود . در آن زمان اسقفی بر آن سامان حکمرانی میکرد . نام مذهبی موزار *Johanes Chrysostomus Wolfgangus Theophilus* بود و بعداً خود او «تئوفیلوس» را «آمادئوس» کرد . از هفت فرزند پدر فقط دو تا باقی ماندند ، یکی «ولفگانگ» و دیگری خواهرش به نام *Maria anna Walburga* که او را «نانرل - Nannerl» مینامیدند و این خواهر در کودکی و جوانی دوست واقعی هنری «ولفگانگ» باقی ماند . *مطالعات فرنگی*

پدر «ولفگانگ» ویولونیست معروف و آهنگساز قابلی بود . وی روشی نیز در تعلیم ویولون منتشر کرده است ، که سالها مورد استفاده بوده . او کارمند رسمی دربار زالتسبورگ بود و موقعیتی مطمئن داشت . بسیاری از هنرمندان زمان او از چنین موهبتی محروم بودند . حتی ژوزف هایدن که چنین سمتی را در دربار دیگری داشت ، تحت شرایط بدتری استخدام شده بود . «ولفگانگ» از سه سالگی با موسیقی آشنا شد . خواهرش «نانرل» که

---

۱ - رجوع کنید به مجله موسیقی شماره ۸۲ و ۸۳ ، سال ۱۳۴۳ .

چهار سال و نیم از او بزرگتر بود صدایی خوش داشت . درباره شروع کار موسیقی موزار از « آندریاس شاختنر A. Schachtner » نوشته‌هایی در دست است . وی مینویسد : « روزی با پدر موزار به منزلشان رفتیم ، ولفگانگ چهارساله را دیدیم که مشغول نوشتن است . پدرش پرسید ، چه کار میکنی ؟ ولفگانگ گفت : يك كنسرتو برای پیانو میسازم ، قسمت اولش بزودی تمام میشود ، پدرگفت : ببینم بابا ، باید چیز خوبی باشد ، کاغذ را از او گرفت و به من نشان داد . نوتها را سرهم کرده بود ، با کف دست مرکب پخش کرده و بعد پاک کرده بود و دوباره نوشته بود . اول خندیدیم ، بعد پدرش یکدفعه در نوتها خیره شد و بالاخره اشک شوقش سرازیر گشت . گفت : ببینید ، نوتها تمام درست است ، ضرب درست است ، فقط آنقدر سخت است که کسی نمیتواند بزند ؛ ولفگانگ شنید و گفت : برای همین اسمش را کنسرتو گذاشتم . باید آدم آنقدر تمرین بکند تا بالاخره بتواند بزند . ببین اینطوری باید بزنند ؛ بالاخره به ما فهماند که باید چگونه بزنند . احساس بچه این بود که کنسرت دادن یعنی اعجاز و اعجاب . »

شاختنر ویولونی داشته است که به علت خوش صدایی ، ولفگانگ آنرا « ویولون کره‌بی » می خوانده . در اصطلاح آلمانی کره نماینده نرمی است . تعریف میکنند ، که : « روزی به خانه موزار رفتم ، دیدم ولفگانگ با ویولونش مشغول است . از من پرسید : احوال ویولون کره‌بی شما چطور است ، بعد به ویولون زدن خود ادامه داد . یکدفعه کمی فکر کرد و گفت : آقای شاختنر ویولون شما ، اگر همان کوچکی را که قبلاً داشت و من با آن میزدم داشته باشد ، يك ربع پرده از ویولون من بمتراست . من خندیدم ، اما پدرش که دیگر اعتقاد به احساس و حافظه این بچه پیدا کرده بود ، از من خواست کرد که ، ویولون را بیاورم . ویولون را آوردیم و دیدیم که واقعاً چنین است . »

ولفگانگ هفت ساله بود ، که شاختنر و خانواده موزار شش تریو از « ونتزل - Wentzl » را برای تمرین انتخاب کرده بودند . او اصرار داشت که به او اجازه داده شود ، ویولون دوم را بزند . پدرش نمیگذاشت ، بالاخره

بعد از گریه وزاری اجازه دادند . ولفگانگ میگفت: ویولون دوم که تمرین نمیخواهد . باری نشست وزد ودرست هم زد . برایش دست زدند و سپس چنان غره شده بود که میگفت ویولون اول را هم میزنند. آزمایش کردند باخودکشان ازعهده ویولون اول هم برآمد .

در بچگی از سازهای بادی طبیعی ، مانند ترومپت یا شیپور متنفر بود و اگر شیپور میدید گوییکه هفت تیر دیده باشد ، غش میکرد .

این محیط هنری نخستین بهره اش ، احساس موسیقی لطیف خصوصاً نسبت به دوساز بود ، ویولون و پیانو . و دومین بهره آن ، عادت به کار مداوم و تمرین پی در پی برای ایجاد مهارت در نوازندگی میتوانست باشد .

رابطه پدر و فرزند در ابتدا به شکل ، استاد و شاگرد و سپس به عنوان کارگردان و هنرپیشه و بالاخره به عنوان پدر و فرزند ظاهر گشت . تصمیم پدر این بود ، که پسرش را بزرگترین پیانیست زمان به جهانیان بشناساند . مدارک زیادی ، از آن جمله نوشته های پدر ، کتابهای تمرین پسر و قطعاتی که اجرا شده و ثبت گردیده اند ، نشان دهند این مقصود اند . استعداد ذاتی ولفگانگ ، درک سریع و فهم موسیقی ، حافظه خارق العاده و مهارت نوازندگی او خود به خود موجب تسهیل اجرای این نقشه شدند .

در هفت سالگی به اتفاق پدر و خواهر سفری به مونیخ و وین کردند و کنسرتها دادند و اعجاب مردم را موجب شدند . اولین قطعاتی که ولفگانگ ساخته و اجرا کرده است در این دوره بوده . از آن میان چند « منوئت » هست و یک « آکرو » برای پیانو . در هشت سالگی اولین سنات خود را برای ویولون و پیانو نوشت ( فهرست کوشل<sup>۱</sup> K. V. ۱۵ )

از سال ۱۷۶۳ تا ۱۷۶۶ خانواده موزار برای اجرای کنسرتها به

---

۱ - آثار موسیقی موزار برخلاف آثار دیگران با op. شماره گذاری نشده است . به این سبب که مجموعه آثار او در ۵۵ جلد به سال ۱۸۸۶ از طرف مطبعه « برایت کوپف » و « هر تل » منتشر شد و موسیقی شناسی به نام « Köchel » مقدمه و توضیح و راهنمایی عالی بر آن نوشت و آنها را ، از نظر زمان خلق آثار ، طبقه بندی و فهرست بندی کرد . بنابراین K. V. به جای op. نماینده آثار موزار به ترتیب فهرست کوشل است .

شهرهای بزرگ کشورهای آلمان، فرانسه، انگلستان، هلند و بلژیک سفر کردند. در نه سالگی تحت تأثیر «کریستیان باخ»، در لندن سناتهای ۱۵ - K. V. ۱۰ و K. V. ۳۱ - ۲۶ و سنفونی K. V. ۱۶ و K. V. ۱۹ به وجود آمدند. در همین شهر پدر دو ماهی سخت بیمار شد و ولفگانگ حق دستزدن به پیانو را هم نداشت. با وجود این و بدون استفاده از سازی، اولین سنفونی کامل خود را برای تمام سازهای ارکستر نوشته است.

در نزد شاهان و ملکه‌ها مینواخت و جایزه‌های ولو کوچکی میگرفت و به قول پدر که راضی از این وقایع بود، «عنایت و لطف شاهان و ملکه‌ها به حدی شامل آنهاست، که غیر قابل توصیف است». ژرژ سوم، پادشاه انگلستان در ۱۹ مه ۱۷۶۴ برای امتحان ولفگانگ، قطعاتی از «یوهان کریستیان باخ»، و «آبل»، و «هندل» پیش او گذارد و او بی اشتباه همه را اجرا کرد و روی ارگ شاه چنان نواخت که همه ارگ او را بهتر از پیانواش دانستند. ملکه با او آواز خواند. پدر درباره این شگفتیها مینویسد: «از هنگامیکه ما از زالتسبورگ حرکت کرده‌ایم تا کنون، فهم و دانش این بچه به حدی ترقی کرده است که از حد توانایی بشر خارج است».

از گزارش پدر پیداست که در بعضی از کنسرتها ۱۰۰ گینه یا دوهزار مارک آلمان عاید ولفگانگ شده است.

در بازگشت به وطن در لاهه پایتخت هلند پس از چند مسوقیت بچه‌ها مریض شدند به طوری که خطر مرگ هر آن آنان را تهدید میکرد. سه ماهی که گذشت جز پوست و استخوان چیزی برای ولفگانگ باقی نماند. محققان علت اصلی مرگ زودرس موزار را در این ناخوشی کودکی و خراب شدن کلیه‌ها و آنرا نیز به خاطر اهمال پدر و خسته کردن کودک و بیداریها و کار زیاد میدانند. قبل از بیماری ۸ واریاسیون برای پیانوروی قطعه‌یی از رئیس موسیقی دربار هلند به نام گراف ساخته است. واریاسیونهای دیگری روی سرودهای محلی هلندی و سنفونی سوم خود را که معروف به سنفونی هلندی در سی بمل ماژور (K. V. ۲۲) میباشد، در ایام اقامت هلند به وجود آورد. این آثار گرچه اهمیت هنری برای ما ندارند، ولی دلیل بارزی بر نبوغ کودکی

موزار هستند .

از نامه‌ی احساس می‌کنیم که پدر برای اجرای نقشه‌اش حتی از استعمار بچه‌ها ابایی ندارد . و بهانه « رسالت » نمیتواند واقعیت این امر را از بین ببرد . بلافاصله پس از ناخوشی بچه‌ها نوشته است : « رسالت خدایی » او در مورد کودکان ظریفش ، به او «حکم» میکند برای تربیت بچه‌ها همه چیز را فدا کند . در اینجا اولاً از جیب سلامتی و لطفانگ و خواهرش مایه رفته است و ثانیاً منظور از تربیت البته چیزی است که او می‌فهمد و مقصود شهرت بی‌انتهاست و پول بی‌اندازه ولو به خاطر آن سر به خاک پا بسایند و خود بچه‌ها از بین بروند .

ولفگانگ یازده سال و نیمه بود ، که به خانه بازگشتند . شکی نیست که مشاهدات او بسیار در بیان احساس و خلق کاراکنرهای نمایشی در دوران جوانیش مؤثر بوده‌اند . به این ترتیب خلقت و طبیعت و محیط و زندگی او را موسیقیدان بار آوردند . پدر او جز این اندوخته هنری ، مایه و دانش و جهان بینی عمیقی نداشت ، که به پسر بیاموزد و نیز اهمیتی به چنین دانشی نمیداد . تنگی و وسعت دانش عمومی ، اجازه نمیداد که بیش از حوزه موسیقی چیزی صحیح درک شود .

احساس کاتولیکی شدید گاهی موجب بود که ندانسته و بی‌دلیل درباره هنرها اظهار نظرهایی بشود . ولی با وجود اینها مدارک بسیاری از خاطرات اشخاص مختلف در دست است که بر نبوغ فکری موزار در این محیط تنگ گواه‌اند .

به هر حال چون به وطن رسیدند هفت هزار گولدن هلندی داشتند و جز این هدایای فراوانی با خود به ارمغان آوردند . از آن میان انگشتی اعطایی ملکه « ماریا تریزا » را میتوان نام برد . همه این هدایا را امروزه در موزه موزار در زالتسبورگ میتوان دید .

این پول‌ها سرمایه‌ی شد ، برای مسافرت‌های طولانی بعدی به ایتالیا . سه سالی ، بین سالهای ۱۷۶۶ و ۱۷۶۹ ، در زالتسبورگ استراحت کردند . در این میان سفری کوتاه ، به خاطر عروسی « ماریا ژوزفا » با « فردیناند »

پادشاه ناپل ، به وین کردند. متأسفانه چند روز قبل از عروسی بیچاره عروس  
 در یک بیماری واگیر عمومی فوت کرد و جشن به عزا مبدل گشت . حتی تأثر  
 دربار به خاطر جلوگیری از هزینه‌ها و به منظور صرفه‌جویی به گرو رفت .  
 ولفگانگ و خواهرش نیز دچار این بیماری شدند خوشبختانه نجات یافتند .  
 جز چند کنسرت توفیق بیشتری به دست نیامد و ولفگانگ دوازده ساله در  
 اینجا اپرایی ساخت به نام *la Finta semplice* . این اپرا بدبختانه و یا  
 به نظر ما خوشبختانه اجرا نشد . از این نظر خوشبختانه می‌گوییم ، که طبیعی  
 است ، کودکی در این سن ، هنوز درک عمق کاراکتر پرسناژها و شخصیت‌های  
 تأثری و اپرایی را ندارد . در واقع موزار « شق القمر » کرده است . و از نظر  
 روانی ، چون میتوان قبول کرد ، که توفیق خارجی انسان ، بیشتر او را به  
 خود میکشد و مشغول میدارد ، باید معتقد باشیم که اگر این اپرا اجرا میشد ،  
 قدرت تمرین ندیده محدود تأثری این کودک آنقدر وسعت نمی‌یافت ، که بعدها  
 بتواند نی سجر آمیز را به بشریت هدیه کند . به نظر ما این یک پشتک کودکی  
 در سیرک را بیشتر ماند ، تا « عملیات خارق‌العاده سیرک باز » . به قول آرتور  
 شوریک - Arthur Schurig « حماقت خنده‌آوری بوده است ، که از  
 کودکی دوازده ساله ، اثری دراماتیک بخواهند . اگر بیچاره رودرمانده و  
 دست تنها ، با هزار سختی و مرارت ، اپرایی نوشته ، نمیتوان در آن کمالی  
 انتظار داشت و از نظر هنری باید قطعاً نامربوط از آب درآید . »  
 اهمیت این کار برای موزار همان مشغول شدن به کار دراماتیک از سنین  
 کودکی بوده است . با رشد شعور موسیقی و تأثری ، چون تجربه اندوخته  
 بود ، توانست بعدها اولین اپرای آلمانی را به وجود بیاورد .  
 با همه این شکست ، دکتر « آنتون ماسمر » ، که یکی از مخترعان آنوقت  
 وین بود به ولفگانگ سفارش اپرایی آلمانی داد . لیبرتوی این اپرا ، ترجمه  
 « غیبگوی روستا » اثر « ژان ژاک روسو » بود . موزار بعد از تغییراتی این  
 اپرا را به نام « باستین و باستینه - Bastien and Bastienne » درآورد ، که  
 هنوز هم گاهی اجرا میشود و بنا بر این اولین اثر دراماتیک موزار شناخته میشود  
 (K. V. 50) ولی بسا وجود روانی موسیقی و ملودیها ، نمیتوان کاراکتر

موسیقی موزار را در آن مشاهده کرد. در اینجا به نظر من تغییر نام اپرا از غیبگوی روستا به پرسوناژهای اصلی داستان، باستین و باستینه تحت تأثیر سبک عامیانه رایج آنوقت وین بوده است. من در این کار عدم شخصیت وعدم درک موزار را می بینم.

اسقف پادشاه زالتسبورگ چون شهرت دربار خود را میخواست، بالاخره با مرخصی پدر موزار موافقت کرد و سفرهای به ایتالیا شروع شد. از ۱۷۶۹ تا ۱۷۷۳ سه سفر به ایتالیا کردند و هر بار موفقیت‌های بزرگی نصیب ولفگانگ شد. مسه‌ها ساخت، کنسرتها داد و با استاد مسلم کنترپوان زمان «پادره مارتینی - Padre Martini» دوست شد و تحت تأثیر مکتب او و روشنی خطوط ملودیک و کنترپوان دقیق او قرار گرفت، و در این زمینه بود که سبک خاص موزار بعدها به وجود آمد. اخلاق و انسانیت و صفای «مارتینی» در موزار به حدی تأثیر گذاشت که همیشه آرزوی دیدن او را میکرد.

از مهارت نوازندگی موزار در این سنین شواهد بسیاری در دست است. در نتیجه موفقیت‌های او پاپ‌نشان مهمیز طلائی و گواهینامه ارتقاء به درجه اشراف را به او داد. و از این به بعد به او «سینیور کوالیر - Signore Cavaliere» می‌گفتند. آنچه مسلم است از ابتدا موزار به این درجات اهمیت نمیداده است و همه جا به اجبار پدر از آنها استفاده نمیکرده. فکر و ذکر او مشغول ساختن اپرایی است به نام «میتریداته - Mitridate». صدایش دورگه شده به حدی که هیچ نوتی راصحیح نمیتواند بخواند. ولی بالاخره با هزاران زحمت آنرا می‌سازد. در «بولنی - Bologna» بالاترین افتخار نصیب او شد و به عنوان عضو آهنگسازان آکادمی «فیلامونیک بولنی» پذیرفته شد. در میلان عضو آکادمی «ورونز» ش کردند.

اپرای «میتریداته» بیست بار اجرا شد و دیگر هرگز به روی صحنه نیامد. شکی نیست که جوانی پانزده ساله اروپایی نمیتواند اپرای عشقی بسازد. ارزش آنها از نظر رسیدگی عشقی به همان تناسب سن کم است. اهمیت این سفرهای ایتالیا را بیشتر باید در اعزاز هنر «پادره مارتینی» و ایجاد تشخیص هنری و ضمناً پایه‌های «آمبیسینون» یا اشتیاق هنری و میل به شهرت، هم به



خاطر درك لذت و « هدونیسم » وهم به خاطر پول درآوردن دانست .  
پدرم تجرب موزار از ابتدا در اندیشه مخاطرات مسافرتهاى تنهای آینده  
فرزندش بوده است ، همیشه سعی میکرد با او باشد ، ولی درسفرهای ۱۷۷۷  
تا ۱۷۷۹ به مونیخ و آوگسبورگ و مانهایم و پاریس مجبور شد که او را تنها به  
سفر بفرستد ، چون با مرخصی او دیگر موافقت نمیشد .

از اینجا موزار به همراهی مادری تجرب به اش با واقعیت زندگی ، با صبر  
کردن پشت درهای صاحب منصبان و درباریان ، با عریضه نوشتن ها و جواب  
نشیدن ها ، با عدم موفقیتها آشنا میشود . از نامه های موزار پیداست که شاهان  
او را هنوز خیلی جوان میدانند که ارکستر دربارهاشانرا در اختیار او بگذارند .  
چون موسیقی ایتالیائی مد بود ، همه از او میخواستند که به ایتالیا برود و کسب  
شهرت بیشتر بکند آنگاه به دربار ایشان برگردد . همین وازدگیها آتشی  
دردل او بر افروخت که تا آخر عمر به خاطر ایجاد اپرای ملی آلمان شعله ور بود .  
پدر او دائماً مشغول نامه نویسی به اطراف بود ، بلکه بتواند برای  
پسرش کار ثابتی در درباری پیدا کند و درست از همین اوان ، که جدایی از پدر  
شروع میشود ، بروزشخصیت در موزار بیشتر میگردد .

در اولین نامه های موزار به پدرش که در سن بیست سالگی نوشته شده اند  
این جملات به چشم میخورد : « تقاضا بکنید ، پدر جان ! ولی آدم نباید  
خودش را کوچک بکند و به خاک بیاندازد . »

کنسرتهاى موزار همه جا با موفقیت و تحسین فراوان توأم است . در  
مانهایم زندگی هنری تازه بی آغاز میشود ، بزرگان هنر ، ترقی خواهان ،  
طرفداران ادیان مختلف ، تأثرهای خوب ، آزادگان ، ثروتمندان ، فقیران ،  
ورشکستگان و زیبارویان همه جمع اند . به طور خلاصه میتوان گفت که در  
مانهایم ، محیط هنری ، بسیار محرك موزار بوده است . در این شهر مساعی  
فراوانی برای ایجاد اپرای آلمانی به عمل آمده و حتی « هولتز باور -  
Ignaz Holzbauer » رهبر ارکستر دربار ، اپرای به نام « گونتر  
شوارتسنبورگ » ساخته و اجرا کرده بود ، ولی کاراکتر موسیقی پرسوناژها  
بیشتر ایتالیایی بود تا آلمانی .

موزار هرچه کوشید تا با دربار رابطه‌ی برقرار کند ، نشد . کنسرتی میداد و درباریان به او جایزه‌ی میدادند که معمولاً ساعت طلا بود . در نامه‌ی به پدر چنین نوشته : « با اجازه سرکار ، من حالا پنج ساعت طلا دارم و بایست بدهم در هر لباس یک جیب مخصوص ساعت تعبیه کنند و لابد نزد اشخاص معتبر که میروم باید دو تا ساعت به خود بیاویزم » .

ناگزیر که میشوند ، پدر از او خواهش میکند ، که نامه‌ی به دوک « زایل - Zeill » بنویسد و از او درخواست کمک کند . موزار در جواب مینویسد : « اگر شما میخواهید به دوک زایل نامه بنویسید ، خیلی خوب است ، بنویسید ، مختصر و مفید بنویسید ! اما روی زمین نخزید ! من نمیتوانم این کار را تحمل کنم » . می بینیم ، که با رشد سنی و آزادی فکری ، شخصیت و منیت موزار بالاتر رفته است . در مانهایم مدت‌ها مقیم منزل خانواده « وبر - Weber » بوده است و با دختر بزرگ خانواده وبر ، « آلوئیزیا Aloysia » دختر عموی « کارل ماریا فون وبر » ، که ضمناً خواننده خوبی بود ، نرد عشق باخته . آواز معروف خود « Non so donde viene » را ( ۲۹۴ ) برای او ساخته . « آلوئیزیا » آهنگهای موزار را بسیار با احساس میخوانده و همین سبب شهرت بیشتر موزار گردیده است .

در این هنگام عده‌ی از هنرمندان شهر مانهایم تصمیم میگیرند برای دادن کنسرت به پاریس بروند . از موزار هم دعوت میکنند . او هنوز بدون نظر پدرش قدمی مؤثر بر نمیداشت ، به پدرش نامه‌ها نوشت . اول مخالفت میورزید ولی بالاخره موافقت کرد . ولی حالا دیگر موزار منصرف شده بود و یکماه بعد خود و مادرش تنها به این سفر رفتند . در مدت اقامتش در مانهایم مقدار زیادی لید و آواز ساخت ، خصوصاً تحت تأثیر نوازندگان سازهای مختلف بادی به ویژه تحت تأثیر اجرای کشیش معروف « وندلینگ - Wendling » از ساز فلوت لذت برد و آثار زیبایی برای آن خلق کرد .

در پاریس عدم موفقیت وی بی‌پولی و ناخوشی و بالاخره مرگ مادر او را سخت تکان داد . چون هنوز مو به مو او امر پدر را اطاعت میکرد ، نه آزادانه و اگر هم شخصاً تصمیمی میگرفت خام بود ، دوستان قدیمی خانواده و بزرگان

تازه یافته از او روی گردانند . کم کم در نامه های پدر و فرزند احساس یاوه و به اصطلاح « تا پاچه گویی » میکنیم ، و این از جانب پدر شدیدتر است . پیداست که موزار برای آزادی فکری از پسر گرفتار مبارزه درونی است . نه تنها پدر را از صمیم قلب دوست میداشت ، بلکه احساس دین به او میکرد . در سن بیست و دو سالگی نامه ای که برای جشن تولد پدرش نوشته هنوز سرشار از روح بچگی است . تازه در این سال ریشش را تراشیده است . چون تا بحال مادر با قیچی میزد . همین وابستگی شاید موجب بوده است که وی تا آخر عمر نابلد باشد .

از پاریس متنفر شده بود ، چون حتی پیا نو برای کار کردن نداشت . مینویسد : « مردم گوش شنوا و قلب حساس ندارند . انسان گویی میان جانوران و وحشیان راه می رود » . ولی با وجود این از خدا میخواهد که به او « توفیق عنایت فرماید » تا بتواند در همینجا پیروز بشود . با درس دادن و کنسرت دادن بخور و نمیری در می آورد و بعد از مرگ مادر چند ماهی به امید کار و موفقیت در پاریس میماند . چند سنتونی از آن میان K. V. ۲۹۷ رامی سازد و کنسرت های خوبی هم میدهد . میخواهد ابرایی به زبان فرانسه بسازد ولی از زبان فرانسه برای آواز خیلی بدش میآمده . مینویسد : « اگر این زبان ملعون فرانسه اینقدر بدسگال نسبت به موسیقی نبود ! » خوانندگان فرانسوی نیز ، بعد از آن احساسی که در « آلوئیزیا » دیده بود ، برای او غیر قابل تحمل بودند مینویسد : « اینها را نباید خواننده خواند . زیرا اینها نمیخوانند ، بلکه فریاد میزنند و زوزه میکشند ، آنها از ته حلق و از توی دماغ و بن دهان » . تمایل مذهبی او ، مرگ مادر ، عدم موفقیت و محیط قبل از انقلاب کبیر فرانسه در پاریس و نیز جوانی و کوته فکری ، در آثار قلمی و زبانی او بی تأثیر نبوده اند . در مرگ « ولتر » به پدرش نوشته است : « يك سگ از جهان رفت » . از بدبختی او میان موسیقیدانان دوستداران موسیقی در پاریس نزاعی بر سر دو مکتب در گرفته بود . یکی مکتب گلوک (Gluck) و دیگری مکتب پیچینی (Piccini) . طرفداران مکتب گلوک بیشتر میخواستند از یوغ ایتالیایی آزاد شوند . اینان در پی حقیقت و در صدد اعطای کاراکتر به پرسوناژها ، چه

در لفظ وجه در موسیقی ، به اصطلاح در پی راه دادن به احساس آلمانی موسیقی بودند . موزار هم طبعاً هواخواه گلوک بود . اما بیشتر دوستان قبلی پدر و کسانی که در سفر اول به پاریس ، او را به عنوان «كودك خارق العاده» میشناختند ، هواخواه مکتب پیچینی بودند . اما علت اینکه موزار این جهنم را ترک نمیکند ، برای آن است که نمیخواهد به زالتسبورگ نزد پدر برگردد و دوباره نوکر آن « اسقف ملعون » شود ، همه تحمل‌ها و در فقر زیستن‌ها برای فرار از آن محنت سراسر است .

بالاخره موزار به مانهایم بر میگردد ، در آنجا نیز برخلاف انتظار ، معشوقه اش ، « آلوئیزیا » به او بی‌اعتنائی میکند . این بزرگترین شکست روحی بوده است که موزار چشیده حس خودخواهی او به طوری شدید میشود که نفرتی عمیق جای عشق را میگیرد و در نامه‌یی که از او باقی است بدترین و کشیف‌ترین اصطلاحات را به کار برده است . از آنجا به مونیخ می‌رود ، توسری خورده و چون سگی دم میان پا و گوش و گردن آویزان ، اجباراً به زادگاه بر میگردد . پدر شغل مهمی در دربار برای او درست کرد و روزگار او را به قبول این شغل وادار نمود . ولی عشق او به آزادی محو نشد و پیدا بود که در اولین فرصت از این زندان خواهد گریخت .

در زالتسبورگ سرنادها و دیورتیمان‌ها (از آن میان K. V. ۳۲۰) با سازهای بادی و غیره بیشتر به یاد دوستان مانهایمی به وجود آورد . سنفونی‌های بزرگی مانند سنفونی‌های سل و دو ماژور و سی بمل ماژور (۳۳۸ ، ۳۱۹ ، K. V. ۳۱۸) ساخت .

« کانتا بیلینته » ، یا به اصطلاح خوش‌آوازی ، و قدرت در کارهای او پیدا شد و در آثار نامبرده و آثار بعدی او گاهی قدرت و گاهی خوش‌آوازی جلوه میکنند .

رئیس تئاتر شهر در زالتسبورگ کسی بنام « اما نوئل شیکاندر » شده بود که بعدها لیبرتوی نی سحر آمیز را نوشت . آثار بزرگان را خوب اجرا میکرد و خود هنرپیشه قابلی بود . طرح دوستی موزار و شیکاندر از همینجا ریخته شد . شیکاندر عضو جمعیت فراماسیون یا به اصطلاح « حلقه درویشان

وصوفیان ، وین بود . موزار هم در سال ۱۷۸۱ در سفر به وین به این جمعیت پیوست و زمینه فکری او وسعت یافت و انسانیت دیگری دید .

از مونیخ سفارش اپرایی به نام « ایدومنیو Idomeneo » ، که یکی از حماسه‌های یونانی است دریافت داشت . این سفارشها معمولاً برای فصل کار ناوال مونیخ بود . ترجمه موضوع و تهیه لیبرتو به عهده کشیشی زالتسبورگ به نام « وارسکو - Varesco » بود ، از شعرای عادی شهر به ویژه تحت تأثیر هنر « روکوکوی » ناقصی بود ، در نتیجه شعر مهملی هم به بار آمد . گرچه موزار در « پارتیتور » این اپرا بیش از تمام اپراهایش زحمت کشیده است و ریشارد اشتراوس به سال ۱۹۴۱ تجدید نظری در آن نموده ، ولی برای ما چندان جالب نیست . آنقدر کار دقیق و ریزه کاری برده است که آنرا به نقاشی مینیاتور تشبیه کرده‌اند . تا ده صد در ارکستر شنیده میشود و به حدی در آرمنی زیاده روی شده که انسان وادار میشود بگوید : موزار هنوز یاد نگرفته که در ارکستر با صرافه تر کار کند .

از نظر تشخیص احساس موسیقی موزار، در این دوره ، نامحسوس داریم ، که درباره خواننده تنور معروف آن عصر « راف - Raaff » که قرار بوده است همین اپرا را بخواند چنین مینویسد : « او یکی از بهترین و شرافتمندترین مردان دنیاست ، ولی افسوس بر بد پایه متحجری قرار گرفته که خون آدم را به جوش می‌آورد . او عاشق خورده ریز آتش است (منظور تحریرها و کلراتور است) و درك توصیف احساس را نمیکند ، (موزار برای اولین بار لغت اکسپرسیون را آورده) .

در مارس ۱۷۸۱ اسقف - شاه زالتسبورگ به سبب مرگ « ماریا تریزیا » باعده‌یی از درباریان و اجباراً با موزار، عازم وین شد . در وین در کاخ مخصوصی با درباریان دیگر باید میزیسته و حتی بر اساس درجه و مرتبه درباری سر میز می‌نشسته . جای موزار قبل از سر آشپز بوده است . از قرار معلوم ، موزار در پی کار میگشته و میخواست در دربار وین کنسرت بدهد ولی اسقف به او اجازه نمیداده و مقرری او را هم توقیف کرده . بالاخره با اجرای کنسرتی به نفع یتیمان و بیوگان پس از چندین بار درخواست ، موافقت میکنند . در نامه‌یی به

پدرش نوشته: «آقای اسقف لطف می کنند، از جلال و شکوه استفاده میفرمایند،  
 زیردستانشان را استثمار میکنند و به آنان چیزی هم نمی پردازند.»  
 از این به بعد هرچه پدر سعی میکند او را به اطاعت و بندگی وادارد،  
 ممکن نیست. موزار در فکر استعفاست و پدر مخالفت میکند. اسقف به درخواست  
 او بعد از یکماه معطلی با «اردنگ» جواب میدهد و او را از کار برکنار میکند.  
 پیداست که موزار در چه وضع روحی و مادی قرار گرفته. از یکطرف شغل و  
 حقوق ثابتش را از دست داده است و از طرف دیگر او را بسا اردنگ بیرون  
 کرده اند. به منزل پدر هم دیگر نمیتواند برگردد. بنا بر این پیداست که  
 قبول مسئولیت زندگانی و احساس آزادی در او توأماً زنده میشوند. در ۹ مه  
 ۱۷۸۱ به پدرش مینویسد: «من دیگر آن بسدبختی نیستم که در دربار  
 زالتسبورگ خدمت میکرد. امروز خوشبخت ترین روز زندگی من بود.»  
 در این کاغذ ماجرای فحشها که شنیده و اردنگی که خورده و موبه و تشریح شده.  
 چنین ادامه میدهد: گوش بدهید: «همین لفظ آمرانه مبین احساس شخصیت  
 در برابر پدرش هست) شرف من از هر چیزی برای من عزیزتر است. میدانم  
 شما نیز چنین فکر میکنید. برای من ناراحت نباشید. من از آینده خود در  
 اینجا اطمینان دارم.... خواهش میکنم اوقاتتان تلخ نباشد، چون سعادت  
 من از حالا شروع میشود.... دیگر از زالتسبورگ برای من چیزی تعریف  
 نکنید و ننویسید، من از اسقف تا سرحد دیوانگی متنفرم.»

در جوابهای پدر کم لحن موزار عوض میشود، چون پدرش نمیتوانست  
 درك شخصیت او را بکند. موزار مینویسد: «در این نامه در هیچ سطری و  
 کلمه ای نتوانستم پدرم را بیابم، پدری به پسری کاغذ نوشته بود، اما نه  
 بهترین پدرها، نه عزیزترین کس من. نه از نظر عشق پدر و فرزند، بلکه  
 از نظر درجات درك و احساس بین این دو فاصله ایجاد شده است. رابطه موزار  
 با زالتسبورگ به کلی قطع شد و نفوذ پدرم در او کم کم از بین رفت. در این  
 تراژدی پدر و فرزند، شکافی عمیق ایجاد شد. از اینجا است که نسیم آزادی در  
 روح او وزیدن گرفت، درك بیشتری یافت، انسان دیگری شد و موسیقی  
 دیگری خلق کرد. شاید آن اردنگ موجب رهایی مکانیکی يك ژنی و نابغه

به سوی آزادی و اعتلای موسیقی بوده است .

وین ، شهر موسیقی ، وطن جدیدی برای موزارشد و در این شهر توانست به اوج قدرت هنری خود برسد . ابتدا میبایستی جای پای خود باز میکرد . تنها کاری که میشد فعلاً پیانوزدن و تعلیم پیانو بود . اراده او به حدی قوی شده بود که حتی در سروصدای بولینگ بازان به سازندگی میپرداخت . کم کم زندگی نظمی گرفت . به پدرش در ۲۲ دسامبر سال ۱۷۸۱ نوشته است : « ساعت شش صبح سلمانیم میآید و مرا بیدار میکند ، تا ساعت ۷ لباس پوشیده آماده ام . تا ساعت ۱۰ چیز مینویسم و میسازم . ساعت ۱۰ به دوشیزه «فون ترااتنر - v. Trattner» و ساعت ۱۱ به دوش «رومبک - Rumbeck» درس میدهم و از هر کدام برای ۱۲ درس ۶ دوکات میگیرم و هر روز هم این دو درس را دارم . از ساعت ۵ بعد از ظهر غالباً کنسرت دارم و اگر نداشته باشم ، تا ساعت ۹ چیز مینویسم و اگر از کنسرت برگشته باشم تا یک بعد از نیمه شب مشغول ساختمنم . »

در ابتدای اقامت آزادش در وین در منزل و بر که مدتها بود در وین بودند زندگی میکرد . پدر خانواده مرده بود ، «آلوئیزیا» شوهر کرده بود و مادر و سه دختر دیگر تنها بودند . با دختر میانی خانواده به نام «کنستانس» طرح عشق میریزد . میخواهد با او ازدواج کند ، ولی پدر موزار مخالف است و مادر دختر هم آبرویش در خطر . به وسیله قیم ، عذر موزار را میخواهند . مدتی در خانه دیگری می نشیند . بالاخره بعد از هشت ماه بدون اجازه پدر با «کنستانس» ازدواج میکند و سعادت خانوادگیش تا آخر عمر پایدار میماند . در ماههای اول زندگی در وین ، بعد از قطع رابطه با زالتسبورگ ، مسه Messe دو مینور K. V. ۴۲۷ خود را میسازد و تقریباً ناتمام میگذارد . این مسه بعد از رکویم معروف او ، که چند روز قبل از مرگش تقریباً تمام کرده ، مهمترین اثر مذهبی موزار است . قسمت سوپران را برای زنی کنستانس ساخته و در سفری که در اوت ۱۷۸۳ برای دیدن پدر به زالتسبورگ کردند این « مسه » را به همراهی کنستانس در کلیسای سن پتر آنجا اجرا نمودند . همه ساله در ۲۵ اوت در همان کلیسا این « مسه » را اجرا میکنند . در همین کلیسا خواهر موزار نیز مدفون است .

در مراجعت از زالتسبورگ در شهر « لینتز Linz » از موزار خواهش میکنند که کنسرتی بدهد و او هیچیک از سنفونی‌های خود را بسا خود نیاورده بود. در ظرف چند روزیک سنفونی میسازد که به « سنفونی لینتز » مشهور شده است. گرچه در فرم سنفونی و کوارتت تحت تأثیر هایدن قرار گرفته بود ولی نوای تراژیک و قسمت بم در کارهای او رنگ دیگری به ارکستر داده است. سنفونی‌های بین سالهای ۱۷۸۸ - ۱۷۸۶ نمونه جالبی از این رنگ هستند. در کوارتت نقش هایدن بیشتر دیده میشود. رابطه دوستی این دو ناگسستی بود. هایدن موزار را بزرگترین موسیقیدان زمان میدانست و موزار او را پیش کسوت و دوست خود می‌شناخت. شش کوارتت خود را با نام‌هایی بسیار دلنشین به هایدن هدیه کرده است. (از آن جمله ۴۶۴ و ۳۸۷ K. V.).

از نظر خانوادگی، از پنج فرزند موزار فقط دو تا به نام « کارل » و « ولفگانگ » زنده ماندند. خواهرش شوهر کرد و رابطه پدر با « کنستانس » همانطور تیره ماند. وضع مادی موزار بهتر شد.

اپرای فرار از قصر را که اسم اصلی آن « بلمونت و کنستانس » بود ساخت و با موفقیت اجرا کرد. محرك اصلی موزار در این اپرا ساده‌دلی او و ساده‌دلی مردم آن زمان وین بود. تحت تأثیر دوره روشنفکری از نوع « لاپنگ » است. بعدها موزار درباره حکومت و حکومت جهانی و انسانیت و عشق نحوه دیگری می‌اندیشید. اپرایی است بسیار کامل. ریشارد واگنر درباره اورتور این اپرا نوشته است: « او با نظر و دید شاعر واقعی، فکر اصلی درام را درک کرده و آنرا از ظواهر بی‌اهمیت عریان ساخته است، تا بتواند با شکل و قالب روشن موسیقی به احساسات موجود در آن شخصیت موسیقی بدهد و افکار را مصور و مجسم کند، تا همه اینها و به این ترتیب خود اثر دراماتیک از نظر احساس و فکر قابل فهم شود. »

پس از اینکه به سال ۱۷۸۳ امپراطور اتریش نقشه ایجاد اپرای آلمان را رها کرد، موزار چاره‌ی نداشت جز اینکه برای جهان غرب اپرا بسازد. غرب هم موسیقیش « ایتالیازده » شده بود. شاعری مجهول الحال درباری ایتالی‌الاصل چون که از دربار رانده شد به موزار رو آورد و به خواهش موزار،



اثر « بومارشه - Beaumarchais » ، به نام « عروسی فیگارو » را برای اپرا به شعر درآورد . به قول ناپلئون این اثر بومارشه به عنوان « اذان انقلاب » شناخته شده است . قطعه‌یی است که رژیم قدیم را به شدیدترین وضع میکوبد .

نام این شاعر « داپون » یا « داپونته - Da Ponte » بود . وی هر چند روح انقلابی اثر را تا توانسته خفه کرده و کنار زده است . ولی باز هم میل انقلابی در قطعه باقی مانده و موزار این اثر محدود به زمان را ارزش جاودان بخشیده است . درباره سرعت عمل موزار همین بس که بدانیم ، این اپرا در ظرف شش هفته و اورتور آن در دوازده روز نوشته شده است .

در سال ۱۷۸۷ پدر موزار و دودوست عزیزش فوت کردند ، تحول درونی و تغییرات سیاسی محیط او را به فکر ایجاد « دون ژوان - Don Juan » انداخت . توفیق فیگارو هر چه دروین کم بود ، در پراگ زیاد بود و از آنجا به اوسنارش اپرایی دادند . با کمک لیبرتونویس نامبرده : داپون ، دون ژوان را ساخت . موار از این به بعد در مرگ حقیقتی را میدید ، نه وحشتی را ، « شارل گونو » آکوردهای محکم اورتور و اپرای « دون ژوان » موزار را به « نیروی عدالت خدایی » تشبیه کرده است .

بین سال‌های ۱۷۸۷ و ۱۷۹۰ « کوزی فان توتِه - Così fan tutte » را ساخت و سنفونی‌ها نوشت و در سال ۱۷۹۱ - بر مبنای عواملی که در مقاله « تحقیق درباره نی سحر آمیز » نوشته‌ام نی سحر آمیز را به وجود آورد . در آن باره دیگر سخنی ندارم که بگویم .

زنش بعد از دنیا آوردن کودکی سخت بیمار و مجبور شد به « بادن » در آلمان غربی برود . اولین اجرای نی سحر آمیز در ۳۰ سپتامبر ۱۷۹۱ زیاد با موفقیت روبرو نشد . شاید ناراحتی روحی از عدم موفقیت اولیه نی سحر آمیز او را بیمار کرد . از این پس دیگر او بیمار بود . ضعف جسمی ، تلطیف روحی را باعث گشت . ناشناسی نزد او آمد و از او خواهش کرد برای اربابش يك « مسه مرگ » یا « رکویم - Requiem » بسازد و رفت ، بدون اینکه خود و اربابش را معرفی کند . بعد از مدتی باز آمد و اینبار بیعانه داد و

رفت . یکباردیگر ، وقتی موزار در حال سوار شدن به کالسکه و عزیمت به سوی پراگ بود ، همان شخص آمد و ادعای غبن کرد که چرا تا بحال « رکویم » را نساخته است . این حرکات و ضعف جسمانی به حدی در موزار تأثیر گذاشته بود ، که فوراً شروع به ساختن « رکویم » کرد و هنگامیکه کنستانس نزد او برگشت احساس کرد که شوهرش کاملاً مریض است ولی بدبختانه پزشکان نمیدانستند بیماری او چیست . در نامه‌یی که سه ماه پیش از مرگش به داپون ، که او را برای کار به لندن دعوت کرده بود ، نوشته ، چنین آمده است : « قبل از اینکه از توانایی خود لذت ببرم دارم میمیرم » . از اواسط ماه نوامبر سال ۱۷۹۱ وضع مزاجیش وخیم شد ، دیگر حتی از تخت خواب نمیتوانست ، پایین بیاید . با همه این احوال در عین اغماء خواهش میکرد که « رکویم » را بیاورند تا تمام کند . بالاخره با کمک شاگردش « Sussmayr » کار را تا سه چهارم نوشت . روز قبل از مرگ میخواست نی سحر آمیز را که با موفقیت کم نظیری هر شب دروین اجرا میشد ببیند . در پنجم دسامبر ۱۷۹۱ دیده از این جهان بست . و بر سر جنازه او نماز نگذارند ، او هم درست مثل ولتر مرد . در گورستان فقرا با توده‌یی از مردگان یکجا دفنش کردند . اگر یک رومان‌نویس بودم ، میگفتم : گویی شخصیت او بزرگتر از این شده بود که برای جسدش مسکنی محدود و معلوم معین شود .

### دکتر خسرو ملاح

پایان ...

رتال جامع علوم انسانی

### منابع مطالعه

- غیر از آنچه در نی سحر آمیز آورده‌ام ، مدارک مطالعه من اینها بوده‌اند:
- ۱ - Friedrich von Schlichtejroll در کتاب خود تحت عنوان « شرح حیات بزرگان سال ۱۷۹۱ » و در کتاب دیگرش تحت عنوان « بزرگان آلمانی سال ۱۸۰۶ - ۱۷۹۰ » به تفصیل از احوال موزار نوشته است .
  - ۲ - Franz Niemetscheck به سال ۱۷۹۸ در پراگ کتابی تحت

عنوان « زندگی رهبر ارکستر سلطنتی ولفگانگ گتلیب موتزارت » منتشر کرده است .

۳ - یادداشتهایی ازخواهر موزار موجوداند که برای مطبعه « برایت کوپف » و « هرتل » تنظیم کرده .

۴ - مطالب مفصلی زن موزار ، تحت عنوان « شرل حال موزار » به سال ۱۸۲۸ در لایپزیک منتشر کرده است .

۵ - مهمترین منبع مطالعه کتاب چهارجلدی « Otto Jahn » است که از سال ۱۸۵۶ تا ۱۸۵۹ تحت عنوان W. A. Mozart منتشر کرده ، در سال ۱۸۶۷ با تجدیدنظر دوباره چاپ شده و بالاخره در دو جلد بین سالهای ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۱ به همکاری « هرمان ویترز » طبع و نشر شده است . این کتاب تا تحقیقات اخیر مرجع اصلی بوده است . در اینجا « یان » بیشتر مطالعه تاریخی را رومانتیک کرده است و ملاحظات روانی ناخوانده مانده .

۶ - Ludwig Nohl به سال ۱۸۸۰ کتابی تحت عنوان « موزار بر حسب توصیف معاصرانش » منتشر کرده که از نظر مدارک بسیار پر ارزش است . در مطالعات اخیر سعی میشود ، که واقعیت زندگی موزار را از نظر موسیقی و انسانی تشریح کنند . پرده های رومانتیک و قهرمانی و حجب اخلاقی را کنار بزنند و تابع احساسات نشوند .  
در این زمینه :

۷ - Hermann Abert کتاب « یان » را تصحیح کرده و به سال ۱۹۲۳ در لایپزیک منتشر کرده است .

۸ - Ludwig Schieder mair در سال ۱۹۱۴ در پنج جلد مجموعه ای تحت عنوان « نامه های موزار و خانواده اش » در مونیخ منتشر کرده است ، که جلد آخر آن نیز محتوی مجموعه پرارزشی از عکسهای تاریخی مربوط به موزار است .

۹ - مجموعه نفیسی از شرح وضع فرهنگی و اجتماعی عصر موزار توسط Bernhard Paumgartner و Otto Erich Deutsch تحت عنوان « نامه های لئوپولد موزار به دخترش » در سال ۱۹۳۶ در لایپزیک و زالتسبورگ

منتشر شده است .

۱۰- مجموعه آثار موزار در ۵۵ جلد توسط مطبعه « برایت گوپف » و « هرتل » در سال ۱۸۸۶ منتشر شده است و مقدمه و توضیح و راهنمای عالی آنرا Köchel تحت عنوان « فهرست «کرونولوژیک» و «سیستماتیک» کلیه آثار موسیقی ولفگانگ آمادئوس موتزارت» نوشته است .

۱۱- Dr. Arthur Schurig کتاب بسیار قابل اعتمادی ، تحت عنوان ، « ولفگانگ آمادئوس موتزارت » به سال ۱۹۱۳ در مطبعه Insel منتشر کرده .

۱۲- کاملتر از همه ، کتابی است که Bernhrd Paumgartner تحت عنوان ، «موزار» به سال ۱۹۴۰ در مطبعه آتلانتیس برلین و زوریخ چاپ کرد . این کتاب مسائل جدید روانی را رعایت کرده ، نحوه انتقاد بسیار تند و آشتی ناپذیری دارد و در سطح بسیار بالایی است . محیط اجتماعی و فرهنگی هنری را بسیار دقیق مطالعه میکند و تحول واقعی يك نابغه را تشریح میکند .

۱۳- کتاب نفیسی Wilhelm Spohr تحت عنوان «موزار» به سال ۱۹۵۱ در مطبعه خلق برلین شرقی منتشر کرده است .